

پاسخ آسیا به نظریه برخورد تمدنها

(مجموعه مقالات)

به کوشش

سلیم رشید

ترجمه

سید محمد صادق خرازی



انتشارات خورشیدالفرین

تهران - ۱۳۸۴

یادداشت مترجم

به نام آنکه جان را فکرت آموخت
چراغ دل به نور جان برافروخت

در زمستان سال ۱۹۹۳ در نیویورک، با مقاله ساموئل هانتینگتون^۱ با عنوان «برخورد تمدنها» آشنا شدم؛ در آن زمان، در دوره فوق لیسانس تحصیل می‌کردم و دکتر احمد اشرف، جامعه‌شناس برجسته ایرانی در N.Y.U، دانشگاه نیویورک، «جنبشهای اسلامی در خاورمیانه»^۲ را تدریس می‌کرد. این مقاله در مجله معتبر فارین افیرز^۳ چاپ شده بود و کسی تا آنگاه گمان نمی‌کرد که صدها کتاب، هزاران سخنرانی و دهها هزار مقاله طی مدتی کوتاه در رد یا تأیید این نظریه، همه اقالیم اندیشه را فراگیرد. به یاد دارم که دوست دانشمند، دکتر احمد اشرف، سخت نگران و آشفته بود و می‌گفت این مقاله صلح، ثبات و آرامش مردم جهان را سلب می‌کند. چند صباحی نگذشت که جمعی از فرهیختگان و خردمندان آسیایی و مسلمانان، هریک از دید خود، به نقد نظریه برخورد تمدنها پرداختند. در این میان می‌توان از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر

1. S. Huntington

2. Islamic Movements in the Middle East

3. Foreign Affairs

سیدحسین نصر و دکتر حسن حنفی نام برد. دوست و همکار عزیزم جناب آقای مجتبی امیری وحید نیز مجموعه‌ای وزین در قالب دفتری گردآوری کرد که در نظر شماری از جامعه نخبگان ایران سخت مفید و مؤثر افتاد.

هانتینگتون در مقاله موصوف که بعدها در سال ۱۹۹۶، در اندازه یک کتاب گسترش یافت، می‌کوشد تحلیلی از وضعیت جهان پس از پایان جنگ سرد ارائه دهد. وی معتقد است که پس از پایان جنگ سرد، سرشت چالشهای بین‌المللی دستخوش تغییر شده است و اگر در گذشته نزدیک، این چالشها، ویژگیهای ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و استراتژیک داشته‌اند و جنگ سرد صحنه این چالشها بوده است، در دوره پس از جنگ سرد، چالشهای دیگری در سطح بین‌المللی رخ خواهد داد. او این چالشها را در برخورد میان تمدنها و فرهنگها جستجو می‌کند. فوکویاما در کتاب پایان تاریخ از پیروزی اردوگاه سرمایه‌داری لیبرال در پایان جنگ سرد سخن گفته، و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را پایانی برای تمامی ایدئولوژی‌هایی دانسته بود که با سرمایه‌داری غرب سر سازگاری داشتند؛ اما هانتینگتون چالشهای بعدی را در سطحی دیگر و بسیار نیرومند ارزیابی کرده است. این چالشها در سطح تمدنهای مهم جهانی با تمدن غرب برخورد دارند و در این میان وی بر همسویی تمدن اسلامی با تمدن کنفوسیوسی- بودایی به عنوان بزرگترین چالشها در برابر غرب تأکید می‌کند. متفکران جهان اسلام بسیار زود در برابر این نظریه موضع گرفتند و در میان اندیشمندان عرب‌زبان، گروههای قومی، چپ و اسلامی، هریک به فراخور دیدگاهها و تحلیلهای خود پیرامون وضعیت کنونی و تمدن غرب، نظریه او را ارزیابی کردند یا در مقام پاسخ برآمدند. این پاسخها - البته - در بسیاری از موارد در چارچوبهای ایدئولوژیک باقی ماند و برخی دیگر کوشیدند با رویکردی انتقادی- تحلیلی به نظریه «برخورد تمدنها» پاسخ دهند. در میان متفکران قلمرو

جهان اسلام، چپ‌ها و ناسیونالیست‌های عرب به انتقاد از سرمایه‌داری لیبرال پرداختند و سابقه استعماری و امپریالیستی غرب - و به ویژه آمریکا - را مورد توجه قرار دادند و نظریه «برخورد تمدنها» را در همین راستا ارزیابی کردند؛ در حالی که تلقی اسلام‌گرایان از نظریه مذکور، حمله غرب علیه جهان اسلام و دشمنی با حرکت روبه شکوفایی اسلامی بود. اندیشمندی همچون ادوارد سعید نیز که در مقوله شرق‌شناسی و مبانی معرفتی آن و همچنین درباره امپریالیسم و فرهنگ آن، پژوهشهای ممتاز داشته است، نظریه هانتینگتون را به سختی مورد نقادی قرار داد و آن را چالش و برخورد نادانیه خواند. در همه این انتقادات به این نکات توجه داده شده است که هنوز هم بسیاری از چالشهای بین‌المللی ابعاد سیاسی و اقتصادی روشنی دارند؛ و از دیگرسو، حتی در یک بافت تمدنی نیز بسی نزاعها و درگیریها هست که نمی‌توان آنها را با نظریه «برخورد تمدنها» ارزیابی کرد. در میان اندیشه‌مندان منتقد نظریه «برخورد تمدنها» دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که اساساً رویکرد هانتینگتون به تمدن را ناقص می‌دانند و معتقدند که وی درک درستی از تعاملها و کنشگریهای میان تمدنها ندارد؛ زیرا او از تمدنها به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی هرکدام بی‌توجه به عوامل و شرایط تاریخی پیدایی و گسترش آنها، ذات و ویژگی خاصی دارند.

اندیشمندان اسلام‌گرا در پاسخ به مدعیات هانتینگتون و آنچه او به‌ویژه درباره تمدن اسلامی ابراز داشته، بر این نکته تأکید می‌کنند که اسلام در درون خود دارای سرشت و ویژگی پیوند و گفتگوست؛ و این تمدن غرب است که در دوره‌های مختلف خود، چه در دوره غرب مسیحی و چه در دوره جدید که بر اساس سکولاریسم شکل گرفت، گرایشی ستیزه‌جویانه و تهاجمی و مبتنی بر اندیشه استعماری دارد. اسلام‌گرایان که طی چندین دهه - به ویژه از دهه پنجاه میلادی به این‌سو - از وجود دو تمدن اسلام و غرب و تمایزهای آن دو در رویکرد و نگاه به عالم و آدم سخن می‌گویند و حاکمیت اسلام را جایگزینی

برای جاهلیت قرن بیستم می‌شناسند، در برابر نظریه «برخورد تمدنها» برمی‌آشوبند و از رویکرد توافقی و گفتگو محور اسلام سخن به میان می‌آورند و این نکته‌ای بسیار قابل توجه است. بی‌تردید نظریه «برخورد تمدنها» تا آنجا که به جهان اسلام مربوط می‌شود، نشانه‌ای از بحرانی است که هم‌اکنون میان اسلام و غرب در جریان است؛ بحرانی که موجب شده است تا روابط ما با دنیای غرب با سوء تفاهم همراه باشد.

حدود دو سده است که جهان اسلام در چالشی سخت با غرب است؛ غربی که نخست با رویه استعماری خود به جهان اسلام معرفی شد و تاکنون نیز مهمترین مسائل جهان اسلام ریشه در دوره استعمار و تعامل نامناسب غرب با مسلمانان در این دوره دارد. مسئله فلسطین و پیامدهای آن در طول دوره جنگ سرد و تقسیم جهان اسلام در دو سوی اردوگاه غرب لیبرال و شرق کمونیست، و پس از آن تحولات برآمده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دیوار برلین، وقوع جنگ دوم خلیج فارس، رویداد ۱۱ سپتامبر و جنگ علیه تروریسم و عراق، همگی به ایجاد فضایی بحرانی میان ملت‌های مسلمان و غرب یاری رساند. از یک سو حکومت‌های خودکامه و غیردموکرات با پشتیبانی غرب در این منطقه فرمان می‌رانند و از دیگر سو تجاوزکاری‌های غرب و در رأس همه، آمریکا، سبب شده است تا جریان‌های افراطی از میان برخی اسلامگرایان سر برآورند. در این فضای بحرانی، طبیعی است که مناقشات سیاسی و نزاع‌هایی که ریشه در سیاست و اقتصاد دارند، رنگ دینی و تمدنی بگیرند و بحران موجود، بحرانی فرهنگی قلمداد شود. بدیهی است که در چنین فضای بحران‌زده‌ای، اختلافات جهان اسلام با غرب، فرهنگی و دینی قلمداد شود و اسلام‌شناسانی مانند برنارد لویس، گلنر و مارتین کرمر سابقه این اختلافات را در تاریخ تمدن اسلامی و در طبیعت متحول جهان اسلام جستجو کنند. هانتینگتون نیز تحت تأثیر این دسته از اسلام‌شناسان، به ویژه برنارد لویس، بر «چهره متخاصم اسلام در برابر غرب» و «خطر اسلامی» تأکید کرده است.

جهان اسلام هم اکنون در برابر آزمون سختی قرار گرفته است؛ زیرا از یک سو می باید در برابر روند ویرانگر تحولات سیاسی، از موجودیت خود دفاع کند و از دیگر سو می بایست تدبیری بیاندیشد تا جهان اسلام در برابر تمدن جدید بشری قرار نگیرد. در شرایط کنونی و با وجود بحرانهای فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جهان اسلام، می باید در برابر دو روند متفاوت که هر دو می خواهند بحرانهای موجود را در سطحی فرهنگی کاهش دهند، مقاومت کرد: هم در برابر جریانهایی که می اندیشند اسلام یکسره با تمامی دستاوردهای نوین بشری در عرصه فکر و اندیشه مخالف است و بر تمایز ذاتی تمدنهای اسلام و غرب تأکید می کنند؛ و هم در برابر تحلیلگران غربی - که بدون در نظر گرفتن تحولات دو سده اخیر و بحرانهای سیاسی و اقتصادی ناشی از آن، می کوشند چنین فوایدی که به راستی مشکل اصلی با دیانت اسلام است؛ و چون تمدن اسلامی در ساختن تمدن جدید مشارکتی نداشته است، در برابر آن رویکردی تهاجمی دارد. راست است که امروزه کارشناسان غربی درباره ضرورت مدرن کردن اسلام و دور کردن این دین از اندیشه تروریسم و خشونت بسیار سخن می گویند، ولی در واقع به اسباب و علل واقعی و تاریخی بروز این پدیده در جهان اسلام کمتر پرداخته می شود. بحران فراگیر جهان اسلام، به عنوان بحرانی فرهنگی و از آن خطرناک تر، بحرانی دینی تعبیر می شود که ریشه در مخالفت اسلام سنتی با دستاوردهای غرب و مدرنیته دارد.

تردیدی نیست که امروزه جهان اسلام نیز با بحرانی دست به گریبان است: قرائتی از دین وجود دارد که در صدد است تمایزهای دینی اسلام و غرب را برجسته تر و عمیق تر جلوه دهد؛ ولی نباید از یاد برد که سرچشمه بسیاری از اختلافات جهان اسلام با غرب و مهمتر از همه آمریکا - چنان که در روابط میان دیگر تمدنها و ملتها هم دیده می شود - اختلاف در مصالح و منافع است. در دو دهه گذشته ملت های بسیاری با درک روشنی از تحولات جهانی توانستند با جهان معاصر وارد تعاملی سازنده شوند و دشواریهای اقتصادی و سیاسی خود را از

پیش پا بردارند. نباید چنین انگاشت که جهان اسلام با وجود بیش از یک میلیارد مسلمان که می‌توانند منشاء بسیاری از تحولات باشند، به گونه‌ای رفتار خواهد کرد که گویی مسلمانان اقلیتی عقب‌افتاده بیش نیستند، و در برابر تمدنهای دیگر تنها گرایشی تهاجمی از خود نشان می‌دهند.

ایدئولوژی‌های تندروی اسلامی به وجود دو اردوگاه اسلام و کفر جهانی معتقدند و بر این باورند که دو تمدن اسلام و غرب، تمدنهایی با رویکردهای کاملاً متمایزند که حکم اسلام درباره آن دو، تنها در فریضه جهاد خلاصه شده است. آنان هرگونه امکان گفتگو میان اسلام و غرب را منتفی می‌دانند، و البته جهان را به همان چیزی فرامی‌خوانند که نظریه «برخورد تمدنها» مدعی آن است. در این میان، ندایی از جهان اسلام - و به ویژه از ایران - برخاسته است که گفتگو میان ادیان و تمدنها را راه تعامل بین‌المللی می‌داند؛ و این بسیار امیدوارکننده است. انتساب همه ناکامیهای سیاسی و اقتصادی، و ریشه همه اختلافات و درگیریها را در مسائل عقیدتی جستجو کردن، و یا همچون برخی از روشنفکران، از ناتوانی سنت در پذیرش دستاوردهای تمدن سخن گفتن، و اینکه راه حل همه مشکلات را در رها کردن سنت و پذیرفتن تجدد بدانیم، و از سوی دیگر، به سختگیری و تندروی دینی و فرهنگی روی آوریم، و جهان را با نگاهی ایدئولوژیک بنگریم و دست‌بسته اسیر عقایدی شویم که همه چیز را در دایره تنگ قرائنهای خاص تند دینی قرار می‌دهد، ناگزیر ما را در درک دنیای معاصر و مناسبات پیچیده آن ناتوان می‌سازد.

باری، در این کتاب اندیشمندان آسیا با هویت‌های متفاوت فرهنگی و دینی، با پشتوانه‌ای از معنویت آسیایی، در نقد تقدیر «تحمیلی» برآمده‌اند. دم فیض‌بخش پاکبازان مشرق‌زمین را در نقد آگاهانه و هوشمندانه نظریه برخورد تمدنها، می‌توان رایحه خوش و نویدبخش اندیشه ایشان در این باب دانست. پروفیسور

سلیم رشید، فارغ‌التحصیل دانشگاه ییل در ۱۹۹۷ از نظرات جمعی از اندیشمندان دنیای اسلام و کنفوسیوس، در نقد نظریهٔ برخورد تمدنها، دفتری فراهم آورد که در آکسفورد و نیویورک به چاپ رسید و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. از آنجا که جای مقاله‌ای از یک دانشمند بزرگ ایرانی خالی می‌نمود، اینجانب بنا به سابقهٔ ارادت و شاگردی، از استاد دکتر سیدحسین نصر تقاضا کردم تا وجیزه‌ای برای این دفتر مرقوم نمایند. این پیشنهاد با حسن نظر حضرتش تلقی شد و توانستیم هفت مقالهٔ مربوط به آسیا را در کتاب اول به هشت مقاله افزایش دهیم. نقدهای آسیایی بر نظریهٔ «برخورد تمدنها» می‌تواند جلوه‌ای دیگر از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران در نظریهٔ «گفتگوی تمدنها» باشد که رئیس‌جمهور محترم منادی نامور آن بوده است.

امیدوارم آنان که فرهنگ گفتگو را ضرورت زندگی انسان در جهان کنونی و آینده‌های دور می‌دانند، این کتاب را اثری ارزشمند ببینند.

سیدمحمدصادق خرازی

تهران - مردادماه ۱۳۸۳

درباره گردآورنده

سلیم رشید مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه اقتصاد لندن گرفته است. او دوره کارشناسی ارشد و دکترای اقتصاد را در دانشگاه ییل تکمیل کرد. از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱ در کالج دارتموت (آمریکا) به تدریس اقتصاد مشغول بود و سپس به دانشگاه ایلینویز، اوربانا کمپین، منتقل شد. پول و اقتصاد کلان در LDC، بازتابهای زیست محیطی طرحهای کلان و به ویژه طرحهایی که برای ارزیابی در مدل‌های موازنه کلی قابل پیگیری است، از موضوعاتی است که در کانون توجه او قرار دارد. تخصص او تأثیر مسیحیت بر تمدنهای سرمایه داری می باشد.

از او آثار متعددی در مجلات مختلف به چاپ رسیده است از جمله: اکونومتریکا، مجله اقتصاد ریاضی، اینترنشنال اکونومیک ریویو، نقد تاریخ اقتصاد اسکاندیناوی، مجلات اقتصادی اکسفورد و همچنین مقالاتی برای فرهنگ اقتصادی نوین پاگلریوز تألیف نموده است. او عضو مشاوره بین المللی، مطالعات توسعه بنگلادش، مجله BIDS بوده است. او در سال ۱۹۹۱ مشاور سیاستگذارهای مالی برای کمیسیون برنامه ریزی بنگلادش بود.

اشاره

ساموئل هانتینگتون، در مقاله «برخورد تمدنها» به گونه‌ای تحریک‌آمیز، خطوط گسل جهانی را در دوران بعد از جنگ سرد مشخص می‌کند. در دیدگاه هانتینگتون، غرب برخوردی اجتناب‌ناپذیر با تمدنهای بزرگ اسلامی و کنفوسیوسی خواهد داشت. این رساله بحث‌انگیز که در مجله فارین افیرز چاپ شد و اکنون با عنوان برخورد تمدنها و نظم جهانی به شکل کتاب درآمده است، گویا پیش از هر مقاله دیگری که در دوران اخیر در فارین افیرز به چاپ رسیده است، واکنش صاحب‌نظران را در پی داشته است. نکته قابل توجه این است که هانتینگتون در شناخت هیچیک از دو تمدنی که عنوان «تقابل» به آنان وارد کرده است، تخصصی ندارد.

این کتاب حاوی پاسخهای انتقادی صاحب‌نظران فرهنگهای اسلامی و کنفوسیوسی به رساله تحریک‌کننده هانتینگتون است. این مقالات که بیانگر آثار قابل تأمل پژوهشگران و اندیشمندان آسیایی است، خواننده را به خوبی در معرض مباحثی که هانتینگتون ایجاد کرده، قرار می‌دهد. از آنجا که مقاله هانتینگتون انتشار گسترده‌ای داشته است، این کتاب با مقاله خود وی آغاز می‌شود تا خوانندگان با آن آشنایی کامل پیدا کنند.

مقدمه گردآورنده

در طول تاریخ، اروپا همواره با نگرانی و اضطراب به آسیا نگرسته است. در حمله ایرانیان به یونان، حکومت اعراب مغربی بر اسپانیا، استقرار عثمانی‌ها در کنار دروازه‌های وین و یا حمله مغول‌ها به لهستان و مجارستان، همیشه آسیا بوده که اروپا را با خطر نابودی تهدید کرده است. گرچه سلطه سیزده ساله اروپا، این خاطرات را کمرنگ کرده است، اما ساموئل هانتینگتون در احیای افسونگرانه این سنت تاریخی موفق بوده است. در عنوان مقاله «برخورد تمدنها» ما با این نکته روبرو می‌شویم که هانتینگتون، به واسطه استفاده از حرف تعریف the، و نه a، نه از یک «برخورد تمدنی» بلکه به طور عام از «برخورد تمدنها» سخن می‌گوید.

چنین هشدار از جانب یک استاد برجسته علوم سیاسی به منظور جلب توجه صورت می‌گیرد. واکنشهایی که نسبت به این مقاله صورت گرفت چنان بود که هانتینگتون مجبور شد پاسخ مشروحی برای آنها بنویسد. اما این بحث در میان گروههای آکادمیک اغلب قسمتهای آسیا، مطرح نشد. در واقع جامعه دانشگاهی آمریکا و آن دسته از محققان جهان‌سومی که خارج از کشورشان اقامت دارند، به آن پاسخ دادند. هدف این کتاب نخست این است که مقاله هانتینگتون را هرچه بیشتر در دسترس

همگان قرار دهد و همچنین طیف وسیع نقدهای آن را از دیدگاههای متفاوت ذکر نماید.

در مقاله هاتینگتون به دو تمدن اشاره مستقیم شده است که عبارتند از تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی. به همین دلیل پاسخهای این مجموعه از میان مقاله‌های نویسندگان متعلق به این فرهنگها و به ویژه نویسندگان مسلمان آسیایی انتخاب شده‌اند. عنوان کتاب که «پاسخ آسیایی» است، می‌تواند تا حدی شبهه برانگیز باشد. دکتر علی مزروعی^۱ شخصیت جهانی برجسته‌ای است که اصلاً کنیایی است و نسبت به نظریه هاتینگتون برخوردی جهانی دارد. او نه تنها شرکت‌کننده‌ای فعال در مباحث مربوط به روابط بین‌الملل است، بلکه دانشجویانش نیز جنبه‌های مختلف نظریه هاتینگتون را در مورد کشورهای خاص مطالعه و بررسی کرده‌اند. به عنوان مثال چاکارین کوموسیری^۲ در پایان‌نامه انتشار یافته خود نشان می‌دهد که نخبگان تایلندی در روابطشان با غرب هیچ فشار خاصی را احساس نکرده‌اند. استثناء دوم گزارش پل هاموند^۳، محقق صاحب‌نام علوم سیاسی در دانشگاه پیتسبورگ^۴ و متخصص امور آسیا می‌باشد.

همگان بر این باورند که در قرن بیست و یکم، شرق آسیا یکی از قدرتهای بزرگ جهان اقتصاد خواهد بود. نگاهی زیرکانه، اما نقادانه، به این اقتصاد نوین را می‌توان در کتاب جیمز فالوز با عنوان نگاهی به آفتاب^۵ یافت. رشد اقتصادی چشمگیر در دهه گذشته و جلوه موفقیت‌های بی‌پایان شرق آسیا در نشریه بانک جهانی با عنوان معجزه شرق آسیا مطرح شده است. در حالی که بانک جهانی سعی دارد تفاوت‌های بین اقتصاد متعارف و

1. Ali A. Mazrui

2. Chakarín Komotsiri

3. Paul Hammond

4. Pittsburgh

5. James Fallows, *Looking at the sun*

ایده‌های شرق آسیا را کوچک جلوه دهد - و این به دلیل سطحی‌نگری مورد انتقاد فراوان قرار گرفته است - چالش نیرومندتری از سوی کسانی که نظامهای سیاسی شرق آسیا و به ویژه ژاپن را موج جدیدی در سیاست می‌دانند نیز به وجود آمده است.

با این حال تأکید ما چندان بر واکنشهای غربی‌ها نیست بلکه بیشتر بر نوع نگاه آسیایی‌ها به خودشان می‌باشد. طنین اعتماد به نفس آسیای نوین را می‌توان در سخنان نخست‌وزیر مالزی، ماهاتیر محمد به وضوح شنید:

«اروپای مدرن به لحاظ صنعت، آسیا را تحت‌الشعاع قرار داده و غنایم دوران استعمار به آن توان اقتصادی و سیاسی فراوانی بخشیده است. اروپایی‌ها احساس می‌کردند که مردمانی برتر و با فرهنگی برتر هستند و وظیفه دارند جهان را متمدن کنند.

حتی امروز هم غربی‌ها نمی‌توانند خود را از این حس برتری رها سازند. آنان هنوز هم ارزشها و نظامهای سیاسی و اقتصادی خود را برترین می‌دانند. البته اگر ماجرا تنها به اینجا ختم می‌شد، عیبی نداشت، اما به نظر می‌رسد آنان تا دیگر کشورها را مجبور به پذیرفتن روشهای خود نکنند، راضی نمی‌شوند. همه نظامها باید دموکراتیک باشند - البته دموکراتیک به معنایی که غربی‌ها آن را می‌فهمند. هیچکس نباید حقوق بشر را نقض کند، و منظور از حقوق بشر هم برداشت جزم‌اندیشانه خود آنان از این اصطلاح است. به نظر می‌رسد که غربی‌ها تفاوت و گوناگونی را درک نمی‌کنند و یا در تمدن خودشان نیز ارزشها در طی زمان تغییر می‌کنند.

غرب زمانی از کار کودکان برای رشد اقتصادی استفاده می‌کرد، زنان را شهروند درجه دو تلقی می‌کرد و محیط زیست را تخریب می‌کرد. می‌لندن قدیم در واقع چیزی جز میه دود ناشی از یک سال فعالیت کارخانه‌ها نبود. می‌توان این فهرست را همچنان ادامه داد،

اما نکته این است که گرچه به سختی می‌توان غرب را سرمشق دموکراسی و عدالت دانست، اما خود غرب همواره احساس می‌کند که باید از دیگران انتقاد کند. این حس بی‌پایان برتری‌جویی به غرب اجازه نمی‌دهد تا عقلانیت را در ارزشهای شرقی ببیند.

اما ریشه این برتری‌جویی چیست؟ ریشه آن این فکر است که سفیدپوستان بهتر از رنگین‌پوستان هستند. این مسئله، پدیده‌ای نژادی و فرهنگی است و ارتباطی به مذهب ندارد.

در هر صورت، حس برتری‌جویی غرب نشانگر تعصب نژادی است که جامعه سفیدپوستان بر آن استوار است. اگر به این نکته اشاره کنیم، غربی‌ها و بخصوص آمریکایی‌ها، به شدت آن را تکذیب می‌کنند، اما این عکس‌العمل به‌خودی‌خود تأکیدی است بر این نکته که این نگرش هنوز وجود دارد. البته در آسیا هم تعصب نژادی و تبعیض وجود دارد - که نسبت به غرب کم‌تر است - اما هرگز به شکل نژادپرستی بر اساس رنگ پوست انسانها نبوده است.^۱

تصویر عاقلانه‌تر و ملایم‌تری از آسیایی‌ها را می‌توان در سخنان شین‌تارو ایشی‌هارا^۱، نماینده پارلمان ژاپن، دید که ۲۵ سال در این سمت فعالیت کرده است:

«تفاوت اصلی بین آسیایی‌ها و غربی‌ها در این است که غربی‌ها از قدرت نظامی و سیاسی خود استفاده کردند تا فرهنگ خود را با نام «مدرنیزاسیون» وارد مناطق و کشورهای بی‌کند که پذیرای آنان نبودند. انسان باید به طور وقیحانه‌ای خودبین باشد و هیچ شکی نسبت به برتری روشهای خود نداشته باشد که این چنین بکوشد دیگران را متمدن کند.

از دیگر ویژگیهای آسیایی‌ها پذیرش تفاوت، و تساهل مذهبی

است. آسیایی‌ها باور دارند که تمدن جهانی به طور طبیعی به دیگر سرزمینها کشیده می‌شود. امروزه کثرت‌گرایی مذهبی در مالزی نمونه‌ای از شکیبایی آسیایی‌ها را نشان می‌دهد که مسلمانان، مسیحیان، هندوها، بودایی‌ها و پیروان دیگر آیین‌ها را در خود جای داده است. چنین تساهلی در سراسر آسیا دیده می‌شود. اما این شیوه برخورد با دیگر باورها در اروپا و خاورمیانه وجود ندارد. یوگسلاوی سابق نمونه‌ای از تعصب مهارگسیخته غربی است. مذهب که باید به انسان آرامش بدهد، در بوسنی و هرزگوین شکل اختلافات عقیدتی، تجاوز، شکنجه و ظلم را به خود گرفته است.

تفکر اصلی که در پس این چنین پافشاری‌ها وجود دارد را نباید فراموش کرد. آسیایی‌ها اکنون آماده پافشاری بر این نکته هستند که «ما نباید انکار شویم».

چگونه می‌توان شرق و غرب را با هم آشتی داد؟ عمیق‌ترین شکاف در جهان‌بینی هائینگتون این است که او نقش سازنده‌ای برای مذهب قائل نیست. ادغام قوم‌گرایی، مذهب و هویت به گونه‌ای دردناک در نقل قول زیر از مقاله وی مشهود است:

«ویژگیها و تفاوت‌های فرهنگی، پایدارترند و به همین دلیل این مسائل به نسبت مسائل اقتصادی و سیاسی دشوارتر حل می‌شوند و یا مورد سازش و مصالحه قرار می‌گیرند. در اتحاد جماهیر شوروی سابق، کمونیست‌ها ممکن بود دموکرات، و ثروتمندان ممکن بود فقیر شوند. اما روس‌ها نمی‌توانستند استونیایی، و آذری‌ها نمی‌توانستند ارمنی شوند. در برخوردهای طبقاتی و ایدئولوژیکی سؤال اصلی این بود که "طرف چه کسی هستید؟" و توده مردم می‌توانستند ابتدا هوادار گروهی باشند و سپس تغییر عقیده دهند. اما در برخورد تمدنها سؤال این است که "شما کیستید؟" که پاسخ آن

هویتی مشخص و غیر قابل تغییر است. کاملاً واضح است که پاسخ نابجا به این پرسش، از بوسنی گرفته تا قفقاز و سودان، برابر است با جای گرفتن گلوله‌ای در مغز انسان. مذهب حتی بیش از قومیت بین انسانها تفاوت قائل شده است و آنها را از هم جدا می‌سازد. انسان می‌تواند نیمه‌فرانسوی و نیمه‌عرب و همزمان، شهروند دو کشور باشد؛ اما نیمه‌کاتولیک و نیمه‌مسلمان بودن بسیار مشکل‌تر است.»

تناقض سرمایه‌داری اینجاست که گرچه این نظام، ظاهراً بر اساس منافع شخصی ایجاد شده، اما برای کارایی و دوام خود کاملاً به ارزشهای غیراقتصادی وابسته است. وقتی به اهمیت ارزشها برای برپانگهداشتن یک تمدن پی ببریم، آنگاه مجبوریم که به منبع این ارزشها برای توده مردم، که همان مذهب باشد، توجه کنیم. این نکته که مسیحیت تنها نیروی قدرتمندی بوده است که در برپایی غرب تأثیر داشته است و نیز این نکته که بهتر است شکل امروزی آیین کنفوسیوسی را آیین کنفوسیوسی مسیحی بنامیم، دو واقعیتی هستند که اهمیت منحصر به فردی دارند. با این حال، هیچیک از اینها در نظریه «برخورد تمدنها»ی هانتینگتون جایی ندارند. آیا امکان ندارد که آن دسته از ایدئولوژی‌هایی که بر انسانیت مشترک ما تأکید دارند و بر این واقعیت اذعان دارند که تمامی انسانها در معرض محدودیتهای اخلاقی مشترکی هستند، بتوانند سرانجام در خدمت به هم پیوستن هورتهای چندگانه بشریت قرار گیرند.

سلیم رشید

داکا - جولای ۱۹۹۷